

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شیطان و جن در قرآن و روایات

جلسه چهاردهم - ۸۸/۱۰/۱۵

۶) گستره ی تعامل متقابل انسان با شیطان و جنّ

محوری ترین موضوع در این بحث، تعامل بین انسان و شیطان و چگونگی تصرّف و دخالت شیطان در زندگی انسان می باشد.

در یک نگاه کلی انسان و جنّ هر دو موجوداتی مادّی هستند، لذا طبیعی است که در یکدیگر مؤثر باشند.

از سوی دیگر ابلیس و شیاطین جنّ و انس به عنوان مهمترین مانع انسان در راه خدا هستند، لذا در انسان تصرّفاتی دارند.

ما در این بحث به تبیین محدوده و چگونگی این تصرّفات خواهیم پرداخت. تا در این میان به رابطه ی انسان و شیطان پی ببریم.

۶-۱) چگونگی تعامل انسان و جنّ

انسان و جنّ هر دو موجودات مادّی هستند. در مباحث قبلی با استدلال به آیات قرآن، به ویژه

سوره ی الرحمن، شوون این زندگی را بررسی کردیم. نفوذ جنیان در آسمان و زمین، بهره وری از مادّیات، زاد و ولد و... و به طور کلی زندگی مادّی آنها، ناگزیر از تعامل و تصرّف متقابل انسان و جنّ در یکدیگر می باشد.

## ۶- ۱- ۱) تصرف انسان در جنیان

در آیات قرآن به صراحت به استخدام جنیان توسط حضرت سلیمان - علیه السلام - اشاره شده است:

سوره ی نمل - آیات ۱۷ تا ۱۹ :

« وَ حَشْرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ(۱۷) »

«حَشْرُ» یعنی گردآوری و «محشر» یعنی محلی که همه گرد هم می آیند و از همین رو به قیامت، محشر گفته می شود:

حضرت سلیمان<sup>(ع)</sup> تمامی لشکریان خود از جن و انسان و پرندگان را در یک جا جمع کرد تا از آنها سان دیده و آمادگی آنها را ارزیابی کند.

در میان لشکریان حضرت سلیمان - علیه السلام - هم از جنیان بودند؛ هم از انسانها و هم پرندگان. حتی جنیان بر انسان ها مقدم داشته شده است که می توان فهمید نیروی آنها از نظر تعداد و یا قدرت و آمادگی برتر از انسان بوده است، و یا به دلیل اهمیّت به کارگیری جنیان بوده که از این نظر حضرت سلیمان<sup>(ع)</sup> نسبت به دیگر انبیاء الهی ممتاز می باشد.

«فهم یوزعون» یعنی آنقدر تعداد جنود و لشکریان زیاد بود که جا را برای یکدیگر تنگ کرده بودند.

بنابراین در این آیه صراحتاً بر به کارگیری و تصرف جنیان توسط حضرت سلیمان تأکید می کند.

« حَتَّى إِذَا اتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ(۱۸) »

تا اینکه سلیمان<sup>(ع)</sup> وارد وادی و سرزمین مورچگان شدند. (وادی در لغت به معنی دره و زمینی است که اطراف آن توسط کوه ها احاطه شده است.)، در این حال مورچه ای خطاب کرد: «ای مورچگان داخل لانه هایتان شوید. تا مبادا سلیمان و لشکریانش نا آگاهانه شما را زیر پاهایشان پایمال نکنند.» حضرت سلیمان<sup>(ع)</sup> منطق الطیر و زبان حیوانات را می دانست، لذا متوجه صحبت های مورچه شد:

« فَتَبَسَّ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا ... »

از این صحبت مورچه، تبسم کرد.

«... وَقَالَ رَبُّ أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ...»

و گفت پروردگارا به من الهام کن تا بتوانم شکر نعمتهایی که به من و پدر و مادرم عطا کردی را به جای آورم و عمل صالحی را که موجب رضای توست انجام دهم.

«... وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ (۱۹)»

حضرت سلیمان<sup>(ع)</sup> توفیق شکر عملی را از خداوند می خواهد، نه شکر زبانی؛ می خواهد تا با عمل صالح در مقابل نعمت های الهی شکر گذاری کند.

در آیات دیگری از قرآن کریم نیز به تصرف حضرت سلیمان<sup>(ع)</sup> در جنیان اشاره شده است که در جلسات قبل به طور مفصل توضیحاتی ارائه شد و در این جا به جهت تکمیل بحث فقط به آنها اشاره می شود: سوره ی نمل - آیه ی ۳۹ :

« قَالَ عِفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ »

یکی از جنیان زبل که از کارگران حضرت سلیمان (ع) اعلام آمادگی کرد تا تخت بلقیس را نزد او بیاورد.

سوره ی سبأ - آیه ی ۱۴ :

«فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ»

جنیانی که در خدمت حضرت سلیمان (ع) بودند، از مرگ او مطلع نشدند، تا اینکه موربانه ها عصای او را خوردند و او به زمین افتاد.

سوره ی سبأ - آیهی ۱۲ نیز به همین موضوع اشاره دارد.

این آیات همگی دلیلی است بر تصرف انسان در جنیان. و بهترین دلیل برای امکان چیزی، وقوع آن می باشد.

۶- ۱- ۲ جواز تصرف انسان در جنیان

در طول تاریخ نمونه هایی از به کارگیری جنیان وجود داشته که نمونه ی بارز قرآنی آن حضرت سلیمان (ع)<sup>۴</sup>

می باشد. علاوه بر آن انسان هایی بوده و هستند که برای اهدافی به ویژه بهره گیری از قدرت مادی جنیان در اهداف دنیوی آنها را به استخدام خود در می آورند.

حضرت سلیمان (ع)<sup>۴</sup> حتماً برای استفاده از جنیان از سوی خداوند داری اذن و اجازه بوده است.

در سوره ی سبأ - آیهی ۱۲ صراحتاً تاکید می کند استخدام جنیان توسط حضرت سلیمان (ع)<sup>۴</sup> به دستور و اذن خداوند بوده است:

«... وَ مِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ»

عبارت «باذن ربه» تأکید دارد که این کار به پروردگار بوده است.

همچنین عبارت «عَنْ أَمْرِنَا» نیز تأکید دیگری بر این موضوع است. هر کدام از این جنیان از امرها (خداوند و سلیمان) سرپیچی کند، او را به جهنم خواهیم انداخت.

معلوم می شود که دستور سلیمان (ع) همان دستور خداوند است.

بنابراین در این مورد خاص، حضرت سلیمان - علیه السلام - از سوی خداوند در به کارگیری جنیان دارای اذن بوده است.

ولیکن استخدام جنیان از طریق جفر و رمل و علوم غریبه ی دیگر، جایز نیست و اغلب فقها این کار را ملحق به سحر و حرام می دانند.

برخی بزرگان نفوذ به عالم جنیان را فقط در موارد خاصّ جایز دانسته اند. ولی به طور کلیّ تصرف در جنیان جایز نمی باشد.

۶-۱-۳) تصرف جنیان در انسان

جنیان نیز به اشکال مختلف می توانند در انسان ها تصرف داشته باشند.

آیاتی از قرآن نیز به این موضوع تصریح دارد:

سوره بقره - آیه ۱۰۲:

«...وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَ لَآكِنَّ الشَّيْطَانَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ...»

این آیه در ردّ یهود میباشد که به حضرت سلیمان (ع) نسبت دروغ می دادند و می فرماید:

سلیمان<sup>(ع)</sup> کافر نشد، بلکه شیاطینی کافر شدند که به مردم سحر تعلیم می کردند.

منظور از شیاطین در این آیه، شیاطین جنّی می باشد که به مردم و انسان ها سحر یاد می دادند. بنابراین جنّیان تا این حد می توانند در زندگی انسان ها تعامل داشته باشند و مطالبی را به آنها القاء کنند. خداوند دو فرشته به نام هاروت و ماروت را به زمین فرستاد تا سحر آنها را باطل کند.

در آیاتی از سورهی الرحمن، احقاف و جن هم روی این تعامل جنّیان در زندگی انسان ها تاکید شده است که در جلسات قبل بیان شد.

#### ۶-۱-۴) میزان تصرف جنّیان در انسان و راه گریز از این تصرفات:

جنّیان و شیاطین جنّی می توانند در انسان تصرفاتی داشته باشند. در قران کریم در آیاتی که واژهی «مجنون» آمده است، به همین منظور می باشد. به پیغمبر اسلام تهمت می زدند که او « مجنون» شده، یعنی جنّیان در او نفوذ کرده و بر او تسلط پیدا کرده اند.

عمده ترین محل نفوذ جنّیان در انسان، قوای فکری و ذهن انسان می باشد و این نفوذ به حدّی می تواند باشد که به طور کلی عقل و فکر انسان را از او گرفته و او را سفیه و احمق کنند.

بسیاری از الهاماتی که برای انسان ها پیش می آید، همین القائات جنّیان می باشد که فرد مبتدی تصور می کند اینها الهامات غیبی و خدایی و کشف و کرامت است. جنّیان با توجه به لطیف بودن جسمی و قدرتی که دارند به اخباراتی دست پیدا می کنند که می توانند آنها را به انسان ها القاء کنند و چون این اخبارات واقعی است، فرد به اشتباه می افتد.

بسیاری از مدعیان دروغین عرفان و کشف و کرامت، از همین طریق به اخبار به اصطلاح غیبی و پنهان دست پیدا می کنند و مردم ساده هم فریب آنها را می خورند.

بنابراین به این القائات، هر چند که صحیح هم باشد نباید اعتماد کرد و آنها را دلیل بر پیشرفت

عرفانی دانست.

نکته:

انبیاء الهی هم در معرض شیطان و جنیان قرار دارند، ولی آنها قدرت نفوذ به فکر و ذهن انبیا را ندارند. البته ممکن است جسم انبیاء در معرض شیطان و جنیان قرار گرفته و موجب بیماری در آنها بشود<sup>۱</sup> ولی به هیچ وجه فکر و عقل آنها در معرض نفوذ شیاطین و جنیان قرار نمی گیرد. از راه ذکر و یاد و پناه بردن به خداوند می توانند تصرفات جنی را از بین برد. دستوراتی در همین زمینه در روایات ما آمده است.

خواندن قرآن، سوره های معوذتین (ناس و فلق)، گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم»، تلاوت و همراه داشتن آیه الكرسی، تلاوت ۵۰ ایه در روز و ... سفارش شده است و به طور کلی ذکر و یاد خداوند و پناه بردن به او و انسان را از شر این گونه تصرفات و القاءات رها می کند. حتی از همین طریق انسان می تواند خودش را از شر ابلیس هم در امان نگه دارد.

## ۶-۲) چگونگی تعامل انسان و شیطان

در ادامه بحث، از چگونگی تعامل انسان و جن<sup>۲</sup> به بحث حساس<sup>۳</sup> چگونگی تعامل انسان و شیطان می رسیم و این بحث طی عناوین زیر پی می گیریم:

### ۶-۲-۱) میدان عمل ابلیس

محور بحث ما، تاثیر ابلیس و شیاطین در انسان به عنوان مهمترین مانع در مسیر سیر و سلوک می باشد.

<sup>۱</sup> در حدی که موجب تنفر و چندی مردم نشود؛ بنابراین احادیثی که این گونه امور را به انبیای الهی نسبت داده است، بر اساس این باور کلامی که «انبیاء نباید دارای خصوصیتی باشند که موجب تنفر شود» نادرست و مردود است.

عمده ترین کار شیطان، وسوسه می باشد و میدان عمل آن به طور عمده ذهن انسان است.

علامه طباطبایی<sup>(ره)</sup> در تفسیر المیزان تصریح دارد که: « میدان عمله الخیال الانسانی » میدان عمل شیطان خیال انسان می باشد. شیطان در ذهن انسان تصویرگری کرده و بدی ها را خوب جلوه می دهد و به این ترتیب وسوسه می کند.

کار شیطان فقط وسوسه و دعوت کردن به بدی هاست و نمی تواند انسان را مجبور به کار بد کند. اگر جسم کسی هم در اختیار شیطان قرار گیرد، این کار برای تصرف در فکر و ذهن فرد صورت می گیرد.

بنابراین شیطان ابتدا از طریق فکر و ذهن وارد می شود، اگر از همان ابتدا با وسوسه ی شیطان مخالفت و جلوی آن گرفته شود، می رود و به تدریج تاثیر آن کمتر شده و مهار شیطان به دست انسان می افتد. ولی اگر مطابق وسوسه ی شیطان عمل کنیم، راه برای وسوسه های بعدی باز می شود.

بنابراین به طور کلی انسان ها در مقابل وسوسه های شیطان به سه گروه تقسیم می شوند: عده ای در مقابل نفوذ شیطان ایستادگی می کنند به نحوی که راه نفوذ ابلیس به طور کامل در آنها بسته می شود. قرآن این گروه را « مخلصین » می نامد و دسته ی سوم آنهایی هستند که در این کشاکش قرار دارند:

#### ۶-۲-۲) اولیاء شیطان:

شیطان ابتدا انسان را وسوسه می کند. اگر انسان پاسخ مثبت داد، راه برای نفوذ بعدی شیطان باز می شود. تا جایی که انسان خودش در زمره ی شیاطین قرار گرفته و شیطان، ولی و سرپرست امور او می شود.

اختیار چنین افرادی در دست شیطان قرار خواهد گرفت و به تعبیری فانی در شیطان می شوند.



در نهج البلاغه داریم که دست شیطانی، چشم شان شیطانی و گوششان شیطانی می شود. ( اینها در نقطه ی مقابل مخلصین قرار می گیرند که دست آنها دست خدا و چشم و گوش آنها چشم و گوش خدایی می شود.) تمام اعضای و جوارح آنها بوی شیطان می دهد و تحت تصرف کامل شیطان قرار می گیرند.

و نکته ی مهم این که چون انسان دارای قدرت تعقل بالاتری نسبت به جنیان است، هنگامی که در اختیار ابلیس قرار می گیرد، کارآیی او از خود ابلیس هم بالاتر خواهد رفت.

در نهج البلاغه تعابیر زیبایی در این مورد وجود دارد. افرادی مثل معاویه و عمروعاص معلم شیطان هستند. انسانی که فکر و قدرت تعقلش در اختیار شیطان باشد، از او هم جلو می زند.

۶-۲-۳) مخلصین :

«مخلصین» اسم مفعول و به معنی خالص شده می باشد و مخلصین افرادی هستند که علاوه بر عمل، نیت و فکر و ذهن، تمام وجودشان را برای خداوند خالص و خواطر خود را از هر چه غیر خداست پاک کرده اند.

شیطان در چنین انسان هایی نمی تواند نفوذ کند و سردرسته شیاطین « ابلیس» خود در مواردی که در قرآن کریم یافت می شود به این مساله اعتراف کرده است، از جمله:

✓ سوره ص - آیات ۸۲ و ۸۳:

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ(۸۲)»

«إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ(۸۳)»

شیطان قدرت اغوای بندگان مخلص خداوند را ندارد. بنابراین قدرت شیطان محدود است . با

توکل و اخلاص می توان راه او را سد کرد.

البته راه نفوذ شیطان در جسم اولیاء الهی، بسته نیست.

شیاطین میتوانند با تصرف در جهان خارج و بیرون، زمینه های انحراف را برای انسان و حتی انبیاء الهی فراهم کنند. شیاطین می توانند با تصرف در جهان خارج و بیرون، زمینه های انحراف را برای انسان و حتی انبیاء الهی فراهم کنند. شیاطین در جسم و ابزار و وسایل می توانند تصرف داشته باشند، ولی در ذهن، خطورات و قلب مخلصین و انبیاء الهی به هیچ وجه نمی توانند نفوذ داشته باشند.

۴-۲-۶) مخلصین:

اغلب مؤمنین در این گروه قرار می گیرند. کسانی هستند که همواره در تلاش هستند تا عمل و نیت خود را برای خداوند خالص کنند، ولی به هر حال گاهی اسیر شیطان شده و گرفتار اعمال بد و گناه می شوند و با توبه سعی در اصلاح آن خواهند کرد.

این گروه همیشه در کشاکش بین وسوسه های شیطانی و الهامات ملکی قرار داشته و تلاش آنها در خالص کردن عمل و نیت می باشد.

البته تا زمانی که انسان با راده ی خودش به دنبال شیطان نرود، اختیار او در دست شیطان قرار نخواهد گرفت.

در این جا بحث از چگونگی تعامل انسان و شیطان را به پایان برده و ادامه بحث را در ضمن آیات قرآن که از آغاز یا پایان قرآن مورد جستجو قرار می گیرد، پی می گیریم.

۳-۶) انواع تصرف های شیطان در انسان و راههای مقابله با آن از دیدگاه قرآن

۱-سوره بقره- آیه ۱۴:

«وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَيَّ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَءُونَ»

خطاب این آیه، منافقین می باشد. در اصطلاح قرآن منافق به کسی گفته میشود که بالاترین درجهی کفر را داراست؛ یعنی در درون کافر است ولی در ظاهر خود را مثل مسلمان ها جلوه می دهد. در یک دید کلی همهی ما به غیر از معصومین علیهم السلام درجاتی از نفاق را داریم، زیرا قول ما با عالمان یکسان نیست و هنگامی که پرده ها کنار رود این نفاق مشخص می شود. همه ی کسانی که عصمت ندارند، به هر حال به درجاتی از نفاق مبتلا هستند؛ ولی در قرآن کریم به این درجات نفاق که مربوط به مسلمانی میباشد که اسلام را پذیرفته ولی قول و عمل آنها با هم متفاوت است «منافق» اطلاق نمی شود، بلکه منافق به کافری گفته می شود که اسلام را در دل نپذیرفته است، بلکه فقط با زبان پذیرفته است.

علامه طباطبایی<sup>(ره)</sup> در تفسیر المیزان مقاله ای در این مورد دارند و معتقد است منافق در قرآن به آنهایی گفته می شود که در درون اصلاً اسلام را نپذیرفته اند، ولی در ظاهر خود را مسلمان جلوه می دهند.

لذا در نزد پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> میآمدند، به حرفهای او گوش کرده و آنها را می پذیرفتند، ولی در خفا بر علیه پیامبر<sup>(ص)</sup> و مسلمانان نقشه می کشیدند و از هر کاری در تضعیف اسلام و مسلمین کوتاهی نمی کردند.

لذا در قرآن این منافقین از کفاری که رو در رو با پیامبر<sup>(ص)</sup> می جنگیدند، بدتر خوانده شده اند. خطر این گونه مسلمانان ظاهری برای اسلام به مراتب بیشتر از کافرین و مشرکین می باشد. متأسفانه این منافقین و جریان نفاق از همان صدر اسلام در جامعه ی اسلامی ریشه دوانیده و موجب لطمات بسیار شدند و حتی اسلام را از مسیر اصلی خود منحرف کردند که اثرات آن پس از قرن ها هنوز مشهود است.

لطمهای که اسلام از جریان سقیفه توسط مسلمانان و صحابه ی ظاهری پیامبر خورد به مراتب شدیدتر از ضربهی کفار در طول تاریخ بود. این آیه در مورد منافقین می فرماید:

«وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَءُونَ»

هنگامی که با مومنین رو در رو می شوند می گویند ما هم مؤمن هستیم.  
ولی هنگامی که با روسای خود که از شیاطین هستند خلوت می کنند میگویند ما با شما هستیم.  
«... إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَءُونَ»

و اگر نزد مؤمنین می رویم برای آن است که آنها را به مسخره بگیریم.  
در این آیه عبارت «إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ» آمده، نه «مع شیاطینهم». «الی» از باب تضمین است و در اینجا معنای همراهی را می دهد یعنی با شیاطین همراه می شوند و با آنها خلوت می کنند.  
از ضمیر «هم» در «شیاطینهم» می توان فهمید منظور آیه شیاطین، انسی هستند.  
ابلیس سرکرده ی شیاطین است که در کنار او شیاطین جن و انس هم به شرارت مشغولند.  
در هر حال، در این آیه شیاطین انس مورد نظر می باشد.  
نکته مهم این است که نمیفرماید اینها شیطان صفت و یا پیرو شیطان هستند، بلکه خودشان شیطان هستند و منافقین که نوجه های آنها محسوب می شوند برای هماهنگی برنامه های نفاق خود، با آنها خلوت می کنند.

این شیاطین خودشان به وسوسه و القاء اعمال بد در دیگر انسان ها مشغولند و حتی در بسیاری موارد، کار آبی آنها در شرارت از خود ابلیس هم بالاتر است.  
در آیات ابتدایی سوره ی بقره خداوند انسان ها را به سه گروه مومنان، مشرکان و منافقین تقسیم می کند.

وصف منافقین از آیه ی ۸ این گونه آغاز می شود:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ»

این گروه از مردم (منافقین) کسانی هستند که میگویند ما به خداوند و جهان آخرت ایمان آورده ایم، در حالی که به آنها مؤمن نیستند. یعنی منافقین اصلاً ایمان ندارند.

«يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»

اینها تصور میکنند که خدا و مؤمنین را فریب می دهند، در حالی که در واقع به طور ناآگاهانه خودشان را گول می زنند.

منافقین تصور می کنند با ظاهرسازی و دورویی می توانند خداوند را فریب دهند، در حالی که از روی نادانی خودشان را تباه می کنند، به این صورت که:

«فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ... ۱۰»

در قلوب منافقین مرض نفاق و بی ایمان وجود دارد و خداوند به واسطه ی اعمالی که انجام می دهند بر این مرضشان می افزاید.

«... وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ۱۰»

و به علت تکذیب حقایق به عذاب دردناکی گرفتار خواهند شد.

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ۱۱»

و هنگامی که به آنها گفته میشود در زمین فساد و تبهکاری نکنید، در پاسخ می گویند فقط ما انسانهای صالحی هستیم.

«إنما» افاده ی حصر می کند، یعنی فقط ما هستیم که صالحیم. خداوند در پاسخ آنها می گوید:

«أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَا كِنَ لَّا يَشْعُرُونَ»

ولی بدانید که آنها مفسدند ولیکن خودشان هم نمی دانند.

در آیهی بعدی خداوند به برخی از ویژگی های منافقین اشاره کرده است:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ...»

و هنگامی که به آنها گفته می شود همانند مردم عادی ایمان بیاورید، در پاسخ می گویند آیا ما مثل انسانهای سفیه و احمق ایمان بیاوریم... .

یعنی منافقین، مردم مؤمن را کم عقل میپندارند، در حالی که خداوند می فرماید:

«... أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَا كِنَ لَّا يَعْلَمُونَ»

بدانید که خود آنها سفیه و نادانند در حالی که خودشان هم از این حماقت بی خبرند.  
همهی انسان ها قدرت تعقل و تفکر و عقل ظاهری را دارند، ولی از نظر قرآن عقل واقعی آن  
است که در مسیر الهی به کار گرفته شود.

در اصول کافی در پاسخ سوال «ما العقل» عقل چیست؟، معصوم<sup>(ع)</sup> فرمودند:  
« ما عِبْدَ به الرحمن و اکتسبَ به الجنان» عقل آن چیزی است که بتوان به واسطه ی آن عبادت  
خدا را کرد و به وسیلهی آن به بهشت دست پیدا کرد.  
راوی از امام علیه السلام می پرسد: « فَأَلْذَى كَانَفِي معاویه » پس آنچه که معاویه داشت،  
چیست؟ امام<sup>(ع)</sup> پاسخ می دهند:

« تَلِكَ النَّكْرَاءُ، تَلِكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ »<sup>۱</sup>

آنچه که معاویه دارد عقل نیست بلکه مشابه عقل است و راهی برای اعمال ناپسند و شیطنت  
میباشد.

بنابراین شخصی مثل معاویه که فکر خوبی دارد ولی این قدرت تفکر را در مسیر نادرست به کار  
میگیرد، شیطان به شمار میآید.

در آیه مورد بحث نیز خداوند این چنین افرادی را «سفیه» معرفی می کند. و یا در سوره اعراف  
– آیه ۱۷۹ آنها را همانند چارپایان می خواند: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»  
در هر حال، تداوم در این کار باعث میشود انسان تبدیل به شیطان شود. نه اینکه شکل ظاهری  
او تغییر کند، در ظاهر انسان است ولی در باطن شیطان، که در آیهی ۱۴ همین سوره بر آن تاکید شده است.  
منافقین تصور میکنند با نفاقشان خداوند و مومنین را به سخره گرفته اند در حالی که :

« اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۝ ۱۵ »

خداوند آنها را به مسخره گرفته است و به واسطه ی اعمالی که انجام می دهند، خداوند طغیان و  
کفر آنها را طولانی تر می کند.

<sup>۱</sup> . بحار الانوار- جلد ۳۳- صفحه ی ۱۷۰ به نقل از کافی

نتیجه:

شیطان میتواند در انسان تصرف کرده و با القاء افکار بد انسان را به اعمال نادرست ترغیب و تشویق کند، تا جایی که این انسان به جایی می رسد که خودش شیطان و مصداق شیاطین انس میشود. اینها همانی هستند که فانی در شیطان شده اند.

۱ - سوره بقره - آیه ۳۶:

« فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ »

این آیه اشاره به داستان حضرت آدم<sup>(ع)</sup> و هبوط او و نقش شیطان در این ماجرا دارد.

« فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا »

شیطان آن دو ( آدم و حوا) را از بهشت لرزاند و دچار لغزش کرد.

(ضمیر در « فازلهم» به آدم و حوا و ضمیر عنها به بهشت بر میگردد.)

شیطان باعث لغزش آنها از بهشت شد تا اینکه « فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ » خداوند آن دو را از جایی که در آن بودند (بهشت) اخراج کرد و به آنها گفت: « وَقُلْنَا اهْبِطُوا » همگی به سوی زمین بروید. « اهْبِطُوا » فعل جمع می باشد و خطاب آن آدم و حوا و ابلیس است. خداوند هر سه را به زمین میفرستد تا اینکه: « بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ » برخی از شما دشمن برخی دیگر هستید (ابلیس دشمن انسان می باشد.) و «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» تا یک زمان مشخص (قیامت) جایگاه شما در کرهی زمین است و هر چه بخواهید و به آن نیاز داشته باشید در آنجا برای شما فراهم است.

نکات:

۱- هبوط آدم به زمین یک عمل واحد بود، ولی همانطور که قبلاً توضیح داده شد همین عمل

واحد برای ابلیس گناه بود، چون قصد گمراهی آدم علیه السلام را داشت و میخواست او را به چاه ضلالت بیاندازد، ولی برای آدم<sup>(ع)</sup> کار صواب و درستی بود زیرا او با اختیار خودش را به چاه انداخت تا در آن به گنج خلافت دست پیدا کند.

خداوند از نظر تشریحی برای شیطان دخالت خوردن شجره‌ی ممنوعه را نهی کرد و ابلیس چون بر خلاف آن عمل کرد گنهکار است، ولیدر مرود آدم نهی تشریحی در میان نبود، بلکه از نظر تکوینی با این نهی، آدم<sup>(ع)</sup> را به خوردن آن تحریص کرد و آدم<sup>(ع)</sup> هم همین کار را کرد، لذا عمل آدم<sup>(ع)</sup> نه تنها گناه و یا ترک اولی نبود، بلکه عین صواب و عمل به خواست خداوند بود، چرا که خداوند از همان ابتدا آدم را برای زمین آفریده بود نه بهشت: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»

۲- برخی معتقدند عمل آدم<sup>(ع)</sup> در خوردن شجره ممنوعه ترک اولی بود، در حالی که اصلاً بهشت دار تشریح و تکلیف نیست.

ترک اولی یعنی اینکه انسان از بین چند مستحب، آن که ثوابش کمتر است را انتخاب کند. قبلاً مستحب است که انسان در نماز جماعت، با لباس تمیز، و استعمال عطر و ... شرکت کند. حال اگر کسی همه ی آنها را انجام و فقط عطر نزند، می گویند ترک اولی کرده است.

لسانی که در قرآن برای عمل آدم<sup>(ع)</sup> به کار رفته مثل: «فازَّهَما»، «عَصَى»، «غَوَى» و ... با ترک اولی سازگار نیست. برای ترک اولی از الفاظ بسیار لطیف تری استفاده می شود.

لذا اگر بخواهیم عمل حضرت آدم<sup>(ع)</sup> را به عنوان اشتباه و عدم انجام دستور خداوند تلقی کرده و عبارات فوق را به خطا و اشتباه تقسیم کنیم، باید آن را گناهی بزرگ بدانیم که از پیامبر خدا به دور است.

لذا بزرگانی مثل ملاصدرا و علامه طباطبایی عمل حضرت آدم<sup>(ع)</sup> را کار درست و صوابی دانسته و نهی خداوند در مورد او را نهی تحریصی و یا ارشادی می دانند.

« فازَّهَما » هم اشاره به قصد ابلیس است که می خواست آن دو را دچار لغزش کند.

نتیجه:

یکی از کارهای شیطان در مورد انسان، وسوسه و ایجاد زمینهی لغزش می باشد.

۲ - سوره بقره - آیه ۱۰۲:



« وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَنَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَا كَنَّ الشَّيَاطِينُ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ

النَّاسَ السِّحْرَ...»

« وَ اتَّبِعُوا » اشاره به یهود و بنی اسرائیل می باشد که با پیروی از شیاطین، به حضرت

سلیمان(ع) تهمت و نسبت ناروا دادند.

منظور از « الشَّيَاطِينُ » در این آیه شیاطین جنی می باشد. این آیه در پاسخ یهود می فرماید:

« و ما كفر سليمان و لكن الشياطين كفروا » حضرت سلیمان(ع) کافر نشد بلکه این شیاطین جنی

بودند که کافر شدند و اتفاقاً یهود هم از همین شیاطین کافر و منحرف پیروی کرده و حضرت سلیمان(ع) را

کافر خواندند.

«کفر» در اصطلاح قرآن دارای درجاتی است. گاهی به معنای کفر مصطلح یعنی عدم اعتقاد به

خداوند می باشد و گاهی حتی ترک واجب در قرآن به کفر تعبیر شده است، مثل ترک حج در حالت

استطاعت.

در آیه مورد بحث، با توجه به سیاق آیه به نظر همان معنای اول صحیح تر است یعنی جنیانی

که به خداوند معتقد نبوده، کافر شدند و در مقابل خدا ایستادند.

در این آیه به « يعلمون الناس السحر » تعلیم سحر به عنوان یکی از اعمال شیطان در گمراهی

انسان اشاره شده است. آنچه مسلم است، این تعلیم به شکل فیزیکی نیست، که مثلاً شیاطین انسان ها را

دور خود جمع کرده و با اسباب و وسایل و مهره و ... به آنها سحر و جادو یاد دهند، بلکه شیاطین از

طریق تصرفات ذهنی و القائات، انسان را به سوی سحر و جادو ترغیب و وسوسه می کنند.

بنابراین در این آیه نیز به برخی اخبارات و الهامات شیطانی به انسان اشاره میکند.

۳ - سوره بقره - آیه ۱۶۸:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ »

در این آیه خداوند با خطاب قرار دادن تمامی مردم، از آنها می خواهد از آنچه حلال و پاک

است بخورید و در این راه از گام های شیطان پیروی نکنید. ( جا پای شیطان نگذارید) زیرا شیطان

دشمنی آشکار برای شماس است.

راه تشخیص حلال و طیب در غذاها برای ما میزان شرع و احکامی است که در احادیث و رساله‌های عملیه (با توجه به اینکه مجتهد و یا مقلد باشیم) به آنها اشاره شده است و از این راه، و یا از راه‌های دیگر (علم حضوری) بزرگان و اولیایی هستند که شیطان را می‌شناسند و می‌فهمند که عمل و یا وسوسه کار شیاطین است.

در روایات داریم شیاطین مثل زنبور روی سر مومن حاضرند و مشغول به وسوسه هستند. برخی این‌ها را مشاهده کرده و به آن عمل می‌کنند، ولی ملاک ما برای اینکه جایای شیطان نگذاریم، عمل به شرع است.

۴ - سوره بقره - آیه ۲۰۸:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»

خطاب این آیه بر خلاف آیه قبلی که عموم مردم بود، فقط مومنین است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» بنابراین آنچه می‌خواهد بگوید از اهمیت بالاتری برخوردار است.

اتفاقاً با توجه به آیه ی پیش از این (آیه ۲۰۷) که در مورد حضرت علی (ع) و داستان ليله المبيت میباشد، این آیه به معنای والایی اشاره دارد.

خداوند به مومنین خطاب میکند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً» همگی داخل در تسلیم الهی شوید.

این آیه دلالت بر درجات ایمان دارد. مؤمنین باید به درجات ایمان خود بیافزایند تا وارد وادی تسلیم شوند. در مباحث قبلی اشاره شد این درجه از اسلام و تسلیم، مراتب بالای ایمان است.

با توجه به اینکه آیه قبلی در مورد حضرت علی (ع) نازل شده است و میفرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ»

دعوت به تسلیم، دعوت به جایگاه، مقام و درجه ی والای امیر المومنین علی علیه السلام

میباشد. یعنی خداوند عنایت و نهایت ایمان را در این آیه به مومنین معرفی کرده و جهت و سمت وسوی

حرکت را برای عموم مومنین مشخص می کند.

در این آیه خداوند به مؤمنین می فرماید جا پای شیطان نگذارید و از او پیروی نکنید تا به مقام

«سِلْم» برسید.

بنابراین زمانی که انسان به مقام «سِلْم» که اشاره به همان مقام مُخْلِصِيَّت است برسد و دیگر

شیطان در او

راهی نخواهد داشت، در امان نخواهد بود.

نکته:

آیه ۲۰۷، یعنی آیه:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ»

در مقام و منزلت علی علیه السلام می باشد که در شبی که جمعی از مشرکین قصد جان پیامبر

اکرم<sup>(ص)</sup> را داشتند، علی علیه السلام با فروختن جان خود در راه کسب رضایت الهی، در جای پیامبر<sup>(ص)</sup>

خوابید.

چنین تعبیر والایی فقط در مورد علی علیه السلام آمده است.

اهل سنت به سوره توبه - آیه ۴۰ می بالند و ابوبکر را اصطلاحاً یار غار پیامبر<sup>(ص)</sup> دانسته و

ادبیات فارسی نیز پر شده از این عبارت.

«... إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ...»

اتفاقاً اگر در همین آیه دقیق شویم، نه تنها شأنی برای ابوبکر اثبات نخواهد شد، بلکه ...

(۱) همراهی صرف هیچ شأن و منزلتی ندارد. آدم و حوا و ابلیس با هم همراه بودند، آیا این

همراهی منزلتی برای ابلیس خواهد بود. (از این نظر بگذریم که برخی معتقدند پیامبر<sup>(ص)</sup>، ابوبکر را با خود

همراه کرد تا جای او را به مشرکین لو ندهد.)

(۲) ابوبکر در حالی همراه پیامبر بود که با وجود این که در کنار پیامبر اسلام قرار داشت می

ترسید و اندوهناک بود و پیامبر<sup>(ص)</sup> او را دلداری میداد، «لا تحزن»

این را مقایسه کنید با علی علیه السلام، در حالی که میدانست عده‌ی کثیری قصد کشتن

پیامبر<sup>(ص)</sup> را دارند، ولی با انتخاب و اختیار در جای او خوابید.

۳) در ادامه ی آیه میفرماید: « فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ » که با توجه به فعل مفرد، خطاب

آیه پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> می باشد، یعنی خداوند سکینه و آرامش خود را بر پیامبر<sup>(ص)</sup> نازل کرد، نه بر هر دو.

به عبارتی ابوبکر مشمول این سکینه نشد. (اگر چه برخی از مفسران اهل تسنن خواسته اند این آیه را

ابوبکر بدانند و نه پیامبر)، حال به سوره توبه- آیه ۲۶ توجه فرمایید:

« ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ... »

خداوند سکینه و آرامش خود را بر پیامبرش و بر مومنین نازل می فرماید.

از کنار هم گذاشتن این دو آیه می توان استنباط کرد که ابوبکر اصلاً از مؤمنین نیست!

این نکته را برخی بزرگان شیعه، از جمله شیخ مفید<sup>(ره)</sup> تذکر داده است.